

پیرامون جاییکه در آنجا یک کوه‌ساز در حال ساختن یک کوه است.

در این تصویر، یک مهندس معماری در حال توضیح دادن به یک گروه از دانشجویان است. او در حال توضیح دادن به این است که چگونه می‌تواند یک ساختمان را با استفاده از اصول طراحی و مهندسی طراحی کند.

به نظر می‌رسد پارادایم شهرهای دیروز، شهرهای مهندسی شده‌ای بوده‌است که روی زیرساخت‌های سخت نظیر جاده‌ها، تاسیسات شهری، معماری بناها و توده و فضا و در یک کلام کالبد ساخته شدند و رشد پیدا کردند، اما شهرهای فردا، علاوه بر این زیر ساخت‌ها در جستجوی زیرساخت‌های نرم (لایه‌های اجتماعی – فرهنگی ) و افق‌گشایی‌های سازنده و منتقدانه می‌باشند.
نوا توکلی‌مهر نظریه‌پرداز فضای مصنوع و سردبیر فصلنامه شهر و منظر اهمیت این موضوع را از منظر «قلم و اندیشه» بیان می‌کند. او معتقد است: «در حال حاضر در باب نظریه و نظریه پرداززی در ایران بسیار مقب مانده‌ایم. این مسئله شاید پیش از هر چیز به درک نادرست ما از نظریه پردازی باز گردد، اما مشکل بعدی اینجاست که ما درباره خودمان بسیار کم می‌نویسیم!» او که در مقام مشاور شهرسازی و نظریه‌پردازی در حوزه فضای مصنوع فعالیت حرفه‌ای دارد پس از تجربه این سال‌ها این طور بیان می‌کند که: « روزنامه نگاری شهر و معماری، یک جایگاه فراموش شده‌ای در فضای حرفه‌ای ما دارد و تبعات چنین فراموشی و سهل انگاری، بطور گسترده دامن ساختارهای مدیریتی و نظارتی ما، فراگیر شدن نوآوری در فراگردهای طراحی، برنامه ریزی و توسعه را گرفته‌است.» گفتگویی بر این اساس به میزبانی سعیده قرشی شکل گرفت که در ادامه، خلاصه‌ای از آن آورده شده‌است:

**◆ مطلع هشتم که شما در کنار فعالیت‌های حرفه‌ای خود در دفتر مهندسان مشاور شهر**

**و منظر، به طور مرتب به انتشار فصلنامه شهر و منظر نیز می‌پردازید. لزوم فعالیت در این**

**حیطه، نوشتن در باب معماری و شهرسازی، از دید شما و در ارتباط با فعالیت حرفه‌ای**

**شما چیست؟**

در واقع من و همکارانم در گروه شهر و منظر، حرفه‌ی ژورنالیسم معماری و شهر را بخشی جدایی ناپذیر و پیوسته به سایر فعالیت های حرفه‌ای خود می‌دانیم. در خصوص مدل طراحی شده در فضای حرفه‌ایمان باید بگویم دو بخش کلی در گروه شهر و منظر عبارتند از بخش «تحقیق و توسعه» و بخش «مهندسان مشاور».

در بخش تحقیق و توسعه، با توجه به اقتضانات موجود، آسیب شناسی‌ها و یا اعلام نیاز دستگاه‌های کارفرمایی، رویکردها و دستاوردهای جدید در سطح بین‌المللی مورد مطالعه و شناخت قرار می‌گیرند. حاصل این مطالعات، مواد و متریکال‌های محتوایی است که می‌توانند به عنوان تم و موضوع فراخوان مقالات در فصلنامه شهر و منظر مورد توجه قرار گیرند، همچنین در صورت نیاز به فرهنگ سازی، جذب و انتقال دانش، اقدام به برگزاری کارگاههای تخصصی، کنفرانس ها و سمپوزیوم‌ها شود. از طرفی، این محتواها قابل استفاده در بخش مهندسان مشاور است تا ضمن بهره‌برداری از نتایج برخی مطالعات در طرح‌ها و پروژه‌های جاری، در قالب پروپوزال‌ها و طرح‌های پیشنهادی به نهادهای کارفرمایی ارسال گردد.
همانطور که می‌بینید، ژورنالیسم اینجا یک حلقه واسط در فرآیندهایی است که گروه شهر و منظر بر آن ویژگی دانش بنیان را اطلاق کرده‌است؛ رسانه‌ای است که از یک سو نتایج تحقیق و پژوهش را در اختیار فضای حرفه‌ای گذاشته و از سوی دیگر، دستاوردهای اقدامات انجام شده در فضای حرفه‌ای را در دسترس فضای تحقیق و پژوهش (خصوصاً فضاهای آکادمیک) قرار می‌دهد.

**◆ عده‌ای معتقدند معماری و شهرسازی حرفه‌ای عملی است و ساختن در آن بر نوشتن ارجحیت دارد؛ شما اهمیت و ضرورت این موضوع را در بیان اندیشه‌های نوآور جهت دهنده به حرفه‌مندی تا چه حد می‌دانید؟**

بباید از اهمیت نوشتن بطور جامع‌تر شروع کنیم؛ نوشتن به نظر من موثق‌ترین شیوه بیان عقاید، ایده‌ها و ذهنیات است. بطور حتم می‌توان گفت ایده‌ها و نظرات ما تا زمانی که در ذهن ما زندگی می‌کنند، به واقعیت نیویستند. مانند الهاماتی هستند که با قدرت تجسم، درباره آنها توضیحاتی مبهم می‌دهیم! چیزی شبیه به تعریف کردن خوابی که شب قبیل دیده باشیم. یک تمرین بسیار جالب و شگفت انگیز به شما پیشنهاد می‌کنم؛ سعی کنید یکی از خواب‌هایی را که دیده‌اید با تمام جزئیات بنویسید! خواهید دید که متن نوشته شده چندان منطبق بر همه‌ی جزئیات و حال و هوای خواب شما، آنگونه که در ذهن‌تان نقش بسته نیست و خود آن متن تبدیل به داستان دیگری می‌شود!..
هنگامی که اندیشه‌ها و ایده‌ها، از ذهن بیرون آمده و بر روی کاغذ حک می‌شوند، یا در قالب کلمات و جملات در جایی نوشته می‌شوند، آنگاه تبدیل به حقیقی می‌شوند که قابل انتقال به دیگران و از همه مهم‌تر قابل اجرا و تحقق می‌گردند و به معنای واقعی کلمه به واقعیت می‌پیوندند. بر همین سباق، هنگامی که یکی از کارآموزان یا همکاران جوان‌تر، ایده‌ای را در دفتر کار برای من شرح می‌دهند، معمولاً وسط حرف آنها می‌پریم و می‌گویم؛ چطور است ابتدا این ایده را بنویسی. بعد از اتمام نگارش آن می‌توانیم درباره‌اش صحبت کنیم!

یک تجربه دیگر در این خصوص، تمرینی است که یکبار خارج از سیلابس‌های درسی ترم اول رشته معماری به دانشجویان دادم؛ آنها می‌باید توصیف یک بنای بسیار محبوب و مقبول یا حتی منفور از دیدگاه خودشان را در یک صفحه می‌نوشتند به نحوی که سایر دانشجویان حاضر در کلاس بتوانند از بنا یا فضا را به لحاظ مقیاس، روشنایی و تاریکی، مصالح، سردی و گرمی، صمیمیت یا بسیاری از کیفیت‌های فضا تجسم کنند. در ابتدا دانشجویان که البته کاملاً بی‌تجربه در فضای معماری بودند، در مقابل انجام این تمرین و بیشتر از آن ارائه در کلاس و در حضور همکلاسی‌هاشان مقاومت می‌کردند. بسیاری از آنها متوسل به اطلاعات اینترنت‌ش شده بودند و به هر حال با هر زحمتی بود، کم کم با نوشتن اخت‌تر شدند. شاید در چند ترم اول آنها چندان بی به اهمیت این مهارت نبردند، اما مطمئن هستم در زندگی حرفه‌ای بارها بیاد این تمرین و اعجاز نوشتن در بیان افکار معمارانه‌شان

## {زیبا شهر}

## با قلم به سوی توسعه شهر و معماری نوآور

# گفت و گویی پیرامون جایگاه متن و نوشتار در معماری و شهر

خواهند افتاد. به این ترتیب، آیا نیازی به تبیین اهمیت چنین اتفاقی در حوزه‌ی معماری و شهر هست؟ حوزه‌ای که اندیشه و منطق و هنر انسانی در بستر طبیعت فضاهای مصنوعی پدید می‌آورد که هم محصول فرهنگ آدمهای جامعه‌اند و هم تاثیرگذار بر فرهنگ و اندیشه آنها.



علاوه بر این، نقد فضاهای مصنوع تنها راه ارزیابی تاثیرات متقابل این مصنوعات با اندیشه و افکار انسان هاست و نقادی می‌تواند تا تبدیل شدن به حرفه و مدارج دانشگاهی نیز جایگاه بیابد.

**◆ به «نقد» و «نقادی» در حوزه معماری و شهرسازی اشاره کردید. به نظر می‌رسد در جامعه‌ی حرفه‌ای ما موضوع نقد و منتقدین معماری با چالش‌های فراوانی روبرو باشند. در**

**چنین دوران نیز جایگاه نقد معماری و شهرسازی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

سنت نقد در جامعه‌ی ما از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. اصلاً فرهنگ ایرانی متأثر از زبان و ادبیات پارسی، گویا از تمامی صنایع ادبی وام گرفته‌است؛ فرهنگی است که گفتمان در لفافه، با کنایه و استعاره را می‌پسندد. فرهنگ نقد، صراحت و بی‌پردگی می‌خواهد. این است که نه تنها در حوزه‌ی معماری و شهر، بلکه در ادبیات و هنر ما نیز نقادی تبلور جهان شمولی نداشته‌است. چه بسا در جامعه‌ی معاصر ما، کند و بطنی شدن و حتی متوقف شدن رشد دانش‌های نظری و پایه‌از جمله فلسفه نیز از همین فقدان نقادی ناشی شود. البته در مقام مقایسه، در حوزه‌ی ورزش و سینما این سنت در دو یا سه دهه اخیر، تمرینات بیشتری داشته‌است. چه بسا در عرصه‌ی ورزش می‌بینیم که یک نقد می‌تواند در سرنوشت یک مربی یا یک تیم ورزشی اثرگذار شود….

و اما در عرصه‌ی معماری و شهر، به جرأت می‌توان گفت همین نقطه‌ی ضعف تبعاتی قابل بحث در روند رشد کیفی آثار و اقدامات داشته‌است. از یک سو بنظر می‌رسد هزینه‌های احتمالی نقد ممکن است آنقدر بالا باشد که منتقدین عطای نقدهای صادقانه را به لقایش ببخشند، از سویی دیگر، به دنبال فشارهای روزافزون اقتصادی در حوزه ژورنالیسم، اقبال عمومی حرفه‌مندان خصوصاً جوانان برای نویسندگی، کمتر شده‌است. چه بسا در سیستم‌های آموزش عالی و حتی مقاطع پایین‌تر نیز، اقدامات زیرساختی در امر نویسندگی نقد کمتر مورد توجه یا اولویت قرار می‌گیرند. البته باید گفت در چند دهه‌ی اخیر، حرکت‌ها و فعالیت‌هایی که در دهه‌ی ۸۰ میلادی در حوزه‌ی نویسندگی شهر

سال بیست و چهارم / شماره ۵۶۴۰

در این تصویر، یک مهندس معماری در حال توضیح دادن به یک گروه از دانشجویان است. او در حال توضیح دادن به این است که چگونه می‌تواند یک ساختمان را با استفاده از اصول طراحی و مهندسی طراحی کند.

در این تصویر، یک مهندس معماری در حال توضیح دادن به یک گروه از دانشجویان است. او در حال توضیح دادن به این است که چگونه می‌تواند یک ساختمان را با استفاده از اصول طراحی و مهندسی طراحی کند.

و معماری اتفاق افتاد، تقریباً با کمیت و کیفیت بیشتر نسبت به دهه‌های قبل و بعد از خود بوده‌است و از معدود ژورنالیست‌های جدی و حرفه‌ای آن دهه می‌توان به آقای دکتر «بهرام هوشیار یوسفی» اشاره کرد. اشاره‌ام به شخص ایشان از این جهت است که اصول حرفه‌ای نگارش توام با روش تحقیق صحیح در گردآوری و ارائه اطلاعات و نوآوری در شیوه بیان مباحث از ویژگی‌های ایشان و همکارانشان بوده‌است.

بگذارید بگویم روزنامه نگاری شهر و معماری، یک جایگاه فراموش شده‌ای در فضای حرفه‌ای ما دارد و تبعات چنین فراموشی و سهل انگاری، بطور گسترده دامن ساختارهای مدیریتی و نظارتی ما، فراگیر شدن نوآوری در فراگردهای طراحی، برنامه ریزی و توسعه را گرفته‌است.

به این ترتیب، متأسفانه بازار نگارش متون معماری و شهرسازی با هدف بررسی روال‌های موجود و نقد آنها، به معنای واقعی کلمه کساد و بی‌نشاط است. رهایی از این محدودیت‌ها و یافتن مدل‌های تجاری درست برای فعالیت‌های پایه، نیازمند خلاقیت، انگیزه‌های حرفه‌ای و البته حمایت مخاطبان از آثار، نوشته‌ها و نقدهای کارشناسانه، مستدل و صادق در این زمینه‌است.

**◆ در صحبت تان، بسیاری از ضعف‌های موجود در رشد کیفی آثار و اقدامات عصر حاضر را ناشی از ضعف در حوزه تولید متن قلمداد کردید. چگونه این رابطه مستقیم تاثیر گذاری را تبیین می‌کنید؟**

همانگونه که درباره‌ی نقد و زیر ساخت‌های فرهنگی نقادی آسیب شناسی‌هایی کردیم، باید بگویم ما در حال حاضر در باب نظریه و نظریه پرداززی در ایران بسیار عقب مانده‌ایم. این مسئله شاید پیش از هر چیز این به درک نادرست ما از نظریه پرداززی باز گردد، اما مشکل بعدی اینجاست که ما درباره‌ی خودمان بسیار کم می‌نویسیم. و تا زمانی که مفروضات خود را به رشته‌ی تحریر در نمی‌آوریم عملاً قادر به بسط نظریه برای توسعه‌ی خود نیستیم. معماری و شهرسازی بدون نظریه، مانند کسی است که در تاریکی در جستجوی راه است. جالب اینجاست که دنیای غرب بر پایه‌ی علوم نظری و فلسفه‌ی قوی خود، در حوزه‌ی تولید متن قدمتی قابل ملاحظه دارد و در بهترین حالت، ما اقدام به ترجمه و بهره‌برداری از متون آنها برای تعیین استراتژی‌ها و سیاست‌های توسعه برای خودمان بوده ایم و نتیجه اش همین است که می‌بینیم…

**◆ نظر شما درباره لزوم متخصص بودن یک منتقد در حوزه‌های نقد خودش چیست؟**

چالش‌های زیادی اخیراً در اینباره اتفاق افتاده‌است. عده‌ای معتقدند یک منتقد معماری یا شهر باید حتما خودش معمار یا شهرساز و صاحب اثر ساخته شده باشد. عده‌ای معتقدند منتقد باید متخصص معماری یا شهر باشد اما خودش در حرفه‌ی فعالیت و تولید اثر نداشته باشد. برخی هم معتقدند شخص منتقد می‌تواند هر تخصصی یا حرفه‌ی دیگری داشته باشد و دست به نقد معماری بزند. شخصاً فکر می‌کنم حیطه‌ی نقادی را نباید محدود به تخصص کرد. در این معنا شهروندان یا به تعبیری، استفاده کنندگان اصلی فضاها و مکان‌های شهری نیز می‌توانند دست به نقد یک اثر بزنند و اتفاقاً بتوان درس‌های درست و خوبی از نقد آنان گرفت. «جین جیکوبز» که نام و فعالیت‌هایش در عرصه شهری در تاریخ ماندگار شده‌است، روزنامه نگاری بود که به وجه اجتماعی مسایل شهری بسیار علاقمند و حساس بود. نوشتن درباره‌ی شهر و نقد اقدامات و تصمیمات مدیریت شهری آن زمان، باعث شد تا افکار و عقاید او در کنار معماران و شهرسازان بزرگی، منشاء نظریات، روش شناسی‌ها و مدیریت‌ها شود.

از طرفی، همواره نقد یک اثر از سوی متخصصین، ممکن است با نظر سایر ذریبها و استفاده کنندگان از محصول دارای فاصله‌های معنادار باشد! این نکته ظریف و پنهان، در عرصه‌ی سینما بیشتر قابل درک است؛ گاه پیش می‌آید فیلمی که به نظر منتقدان ناموفق یا ضعیف ارزیابی شده‌است، از سوی مخاطبان عام سینما مورد استقبال و پذیرش قرار گرفته‌است. قطعاً آبشخور معیارهایی که یک منتقد متخصص برای نقد خود مطرح می‌کند، از دانش آکادمیک و تجربیات حرفه‌ای اوست. در حالی که برآیند تاثیرات آن محصول بر ذهن ارزیابانه‌ی یک مخاطب عام منشاء قضاوت او می‌شود.

حال اگر منتقدینی از حوزه‌های دانشی مختلف، با قواعد و اسلوب درست نقد آشنا باشند، مطمئن باشید این کنشگری حرفه– مندانه، منشاء اثرات شگفت انگیز در اکوسیستم‌های نوآوری و خلاقیت در عرصه‌ی معماری و شهرسازی ما خواهد شد.

**◆ با توجه به اینکه مسئله شهر به شدت چند وجهی و میان گستره‌ایست می‌خواهم دو پرسش مطرح کنم اول: وقتی اقدام به نوشتن در باب معماری و شهر با هدف افق گشایی می‌نماییم چگونه به مسئله‌ی میان گستره بودن شهر پاسخ می‌دهیم؟ دوم:از دید شما مخاطب نوشتارهای مرتبط با معماری و شهر چه کسانی هستند (مدیران شهری، شهروندان، معماران، کارفرمایان و …) ؟**

به نکته‌ای مهم یعنی میان گستره بودن موضوعات شهر و معماری اشاره کردید. این مسئله یک فرصت برای این عرصه‌ها به شمار می‌رود. در واقع، نگارش درباره‌ی عناصر، روابط ساختاری بین آنها، لایه‌های مختلف موضوعی و آسیب‌شناسی هر یک از موارد، پای حوزه‌های دانشی مرتبط با شهر را در عرصه‌ی معماری و شهر باز می‌کند. به این ترتیب، امکان جذب و بهره‌گیری از تجربیات و تخصص‌های دیگر در حوزه‌ی نویسندگی شهر و معماری مهیا می‌شود. یافتن زبان و گفتمان مشترک بین دانش‌ها و بعد بده بستان های لازم برای توسعه‌ی دانش‌های درون حوزه‌ای زمانی تحقق می‌یابد که بتوان در فضای میان گستره نوشت و نقد کرد و پرسید و به سوال‌ها پاسخ داد.

# تالاب عینک از بالا چه شکلی است؟

تالاب عینک در استان تهران، نزدیک به جمارسرا، در نزدیکی جمارسرا، در نزدیکی جمارسرا، در نزدیکی جمارسرا.

این تلاش برای ایجاد ارتباط، از متروکه بودن لبه تالاب کاسته است؟ شاید طرح‌های فکر شده شهرداری توفیق نیافته باشند اما در این بین پارک –احتمالاً- بدون دقت، وسواس و حتی هزینه قابل توجهی، تبدیل به فضای شهری نسبتاً موفقی شده‌است.

**برده چهارم. کمی بالاتر**

کمی فراتر از حریم تالاب را در نظر بگیریم. چه اقداماتی انجام شده‌است تا اهمیت تالاب بیشتر به چشم شهروندان و حتی گردشگران بیاید؟ تا واقعا «آخر هفته با بچه‌ها برویم تالاب عینک و…»؟ درست است که تالاب عینک داخل شهر قرار دارد اما ناشناخته بودنش شاید به این دلیل باشد که نسبت به دیگر جاذبه‌های بالقوه و بالفعل شهر، ایزوله مانده‌است. تالاب، عنصری است که همیشه وجود داشته و آن طرف‌تر یخچال طبیعی چمارسرا و باغ سالار مشکات و آن سو تر، پل خشتی چمارسرا، یک مسیر فوق‌العاده برای یک شهر است.

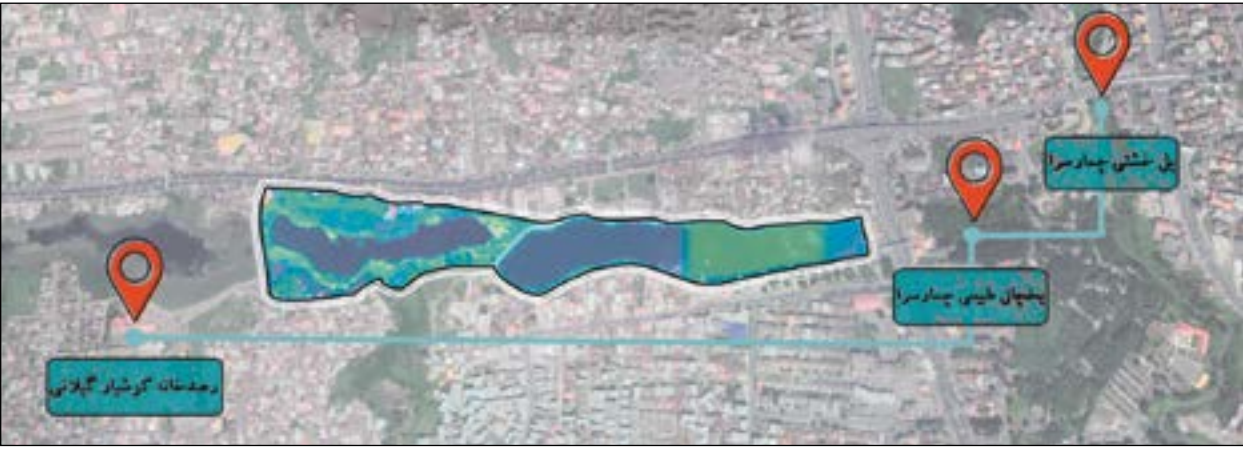
چندی پیش در یکی از این نشست‌های معماری و شهرسازی، در مورد رصد خانه کوشیار گیلانی در نزدیک تالاب عینک شنیدم.

رصدخانه! آنقدر عجیب بود که در ابتدا فکر کردم چیزی شبیه یخچال طبیعی چمارسرا یک اثر تاریخی فراموش شده‌است که متأسفانه من نمی‌شناسم؛ اما بعد متوجه شدم یک مجموعه اقامتی تازه ساخت است، از آن تازه ساخت‌ها که متروکه‌اند! ساختمانی در امید اختصاص یافتن برای رصد ستارگان دور، اما کاش به جای آن جایی برای رصد تاریخچه رشت و یا همین تالاب داشتیم، شاید می‌توانست روحی تازه به کوجه‌های منتهی به بهشت دهد.

**برده پنجم. تالاب، از نو**

تالاب عینک اوضاع مناسبی ندارد. جدا از مسائل زیست محیطی، همین که من و هم‌سن و سالانم اصلاً آن را به عنوان یک فضای تفریحی و طبیعی بارزش این شهر نمی‌شناسیم، یعنی اوضاع مناسبی ندارد. اینکه ساختمان‌های اطرافش تخریب می‌شوند یعنی اوضاع مناسبی ندارد. اینکه اهالی ساکن اطرافش از محل زندگیشان گریزانند یعنی اوضاع مناسبی ندارد. اینکه تک و تنها و به دور از جمعیت و دیگر عناصر شهر قرار گرفته‌است، یعنی اوضاع مناسبی ندارد. اما آیا راهی نیست که تالاب به شکل بهتری با شهر پیوند بخورد و شهروندان راحت‌تر به آن دسترسی پیدا کنند؟ آیا ارتباط پنهانی میان تالاب با پیرامونش وجود ندارد که بتوان آن را آشکار نمود؟ آیا می‌توان به‌گونه‌ای اطرافش را ساماندهی کرد که نه تنها متروک نماند بلکه رونق پیدا کند و امنیت آن هم بیشتر شود؟ تالاب عینک از بالا واقعا چه شکلی است؟

**\* دانشجوی کارشناسی ارشد برنامه‌ریزی**



امروزی چنین معبری، معبر رو به بهشت محسوب می‌شود. اما نه، افکارت را رو زمین که بنشانی می‌بینی با ترس بودن در میان خانه‌هایی مخروطیه که مطمئنی بی‌خانمان‌هایی را به خود پناه داده‌است، رو به رو هستی. حتی خانه‌هایی که سالم هستند نیز «زندگی» ندارند. اینجا حتی چند نفری داخل تنه یک درخت زندگی می‌کنند که خب ظاهراً در نظر اهالی آنچنان چیز عجیبی به‌نظر نمی‌آید. حتی مسیر دوچرخه‌ای که دور تالاب کشیده شده‌است، همه متروکه‌اند انگار. مسیر حتی کامل ساخته نشده و نوساز، متروکه‌است. از آن ترکیب‌های عجیب.

**برده سوم. کنار پارک**

تالاب عینک عنصری طبیعی با پتانسیل‌های بسیاری برای محیط شهری است. اما به نظر می‌رسد پارک دانشجو که به موازات تالاب قرار گرفته‌است از شهرت بیشتری نسبت به خود تالاب برخوردار باشد! –شهرت در معنای عام خود و نه صرفاً یک ویژگی مثبت- یعنی پارک آنقدر جاذب جمعیت به نظر می‌آید که شاید حتی بتوان ادعا کرد که اگر تالابی هم وجود نداشت تفاوتی در جمعیت استفاده‌کننده از فضا ایجاد نمی‌شد. گویی به جای آنکه پارک کنار تالاب قرار گرفت باشد، تالاب کنار پارک قرار گرفته‌است! نهایتاً با ارفاق می‌توان ماهیگیرانی را که روی پله‌های منتهی به تالاب و یا آن طرف حصار به انتظار تکان خوردن نوک قلابشان نشسته‌اند، به عنوان جمعیت مجذوب به خود تالاب در نظر گرفت. اما دیگر چه راه‌هایی برای ایجاد ارتباط میان عنصری طبیعی مانند تالاب و فضای شهری اطراف آن وجود دارد؟ از مبلمان قرار گرفته در اطراف تالاب به‌نظر می‌رسد که شهرداری به فکر ایجاد این ارتباط افتاده‌است اما آیا توانسته در اجرای آن نیز موفق باشد؟ آیا واقعا

**سارا مقدسی \***

**برده اول. تالاب**

«عکس هوایی‌اش شبیه به یک عینک است». این جمله تمام اطلاعات من درباره تالاب عینک تا همین چندی پیش بود. البته یک بار هم خبری خوانده بودم که عده‌ای داوطلب نجات محیط زیست، اقدام به جمع‌آوری نوعی آفت از سطح تالاب کرده بودند؛ همین واقعا فقط همین! که بعدها متوجه شدم آن دریاچه(۱)ای که سال سوم دبیرستان در مسیر مدرسه هر روز از کنارش رد می‌شدیم و یک فواره در وسطش بود –که پاییز و زمستان نیز به طرز عجیبی فعال بود- در واقع همان تالاب عینک بود. بعد از کمی آشنایی با تالاب دیدم که بیش از آنچه که فکر می‌کردم داخل شهر قرار دارد. همین هم عجیبش می‌کند: چرا منی که تقریباً تمام عمرم را در این شهر گذرانده بودم هیچوقت برای تفریح به این نقطه از شهر نیامده بودم؟ و حتی به گوشم هم آشنا نبود که کسی بگوید: «این آخر هفته با بچه‌ها رفتیم دریاچه عینک و…» برده‌های پیش رو، حاصل مطالعاتی خرد و پرسه‌زدن‌های ارزیابانه حوالی تالاب است.

**برده دوم. متروکه**

هر چیز واگذاشته شده و ترک شده، متروکه نام دارد، چه «چیزها» و «جاها»یی متروکه می‌شوند؟ آیا فقط خانه است که ترک می‌شود؟ فقط کارخانه یا مدرسه یا ساختمان‌های دیگر ترک می‌شوند که بعدها به آن‌ها بگویم «متروکه»؟ فقط مکان‌های مختص زندگی و کار و آموزش‌اند که در صورت ترکشان، متروکه محسوب می‌شوند؟ یا اگر فقط انسان فعالیتش را از مکانی متوقف کرده و از آنجا کوچ کند، آنجا متروکه‌است؟ … هر چه که روزی زندگی در آن جریان داشته و دیگر نداشته باشد، متروکه است. از خانه و کارخانه گرفته تا جنگل و رودخانه.

رشت شهری پیوند خورده با عناصر طبیعی است، کمتر شهری است که دو رودخانه از وسط آن عبور کند و تالاب و جنگل هم درون خود داشته باشد. اما با این عناصر کاملاً بیگانه برخورد می‌کنیم و آن‌ها را ترک کرده‌ایم. اطراف این عناصر طبیعی معمولاً صحنه‌های مشابهی به چشم می‌خورد و احساسات مشترکی به رهگذر دست می‌دهد: پر از متروکه‌اند، کیفیفاند، و احساس ناامنی را القا می‌کنند. انگار ارتباط شکل گرفته بین شهر و طبیعت از ابتدا اشکال داشته‌است.

تالاب عینک در بخش مرفه‌نشین شهر یا به اصطلاح بالاشهر قرار ندارد و همین مسئله تشدیدکننده متروک بودن و ناامنی اطراف تالاب نیز است. از دید شهرسازی خانه‌های اطراف تالاب در حریم آن قرار دارند و یک جورهایی اصلاً نباید آنجا باشند، اما هستند و نمی‌شود نادیده‌شان گرفت. در کوجه‌های منتهی به تالاب که قدم بزنی اگر یک لحظه خودت را از کالبد موجود جدا کنی رویای به واقعیت پیوسته‌ای را می‌بینی: کوچهای که به آب منتهی می‌شود. در زندگی انسان شهرنشین